

خردسالان

دوست

سال سوم

شماره ۱۶۲، پنجشنبه

۱۰ آذر ۱۳۸۴

۲۰۰ تومان



۱۳ یک خواب عجیب



۱۷ یک حیوان وحشتناک



۲۰ قصه‌ی حیوانات

۲۲ سلام



۲۴ کاردستی



۲۵ فرم اشتراک



۲۷ اون چیه که ...؟



۳ با من بیا



۴ من گم شده‌ام



۷ نقاشی



۸ فرشته‌ها



۱۰ شب



۱۱ جدول



۱۲ بازی



● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: الفشین علاء، مرجان کشاورزی آزاد

● مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمد حسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه آرایی: مندف صفرپور

● لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر خروج

● توزیع: طرح نیایش

● آموزشگرگین: محمد رضا اسفندی

● نشانی: تهران - خیابان انقلاب - چهارراه کالج، شماره ۹۴۲، نشر خروج

تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۲۲، فاکس: ۶۶۷۱۲۹۹۱



پدر و مادر عزیز، مهربانی‌های

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حاشی خط خطی کردن و هرگونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

بامن بیا ...



دوست من سلام.

من یک جعبه‌ی پراز دستمال کاغذی هستم.

حتما تو مرا خوب می‌شناسی، چون همه‌ی بچه‌های تمیز مرا می‌شناسند.

من همه جا هستم، توی خانه، توی ماشین، حتی توی کیف.

من همیشه آماده‌ام تا به تو کمک کنم که تمیز باشی.

بعضی از بچه‌ها گاهی اوقات دستمال‌ها را بی‌خودی مصرف می‌کنند.

این طوری دستمال‌های من زود تمام می‌شود و وقتی که کسی به من

احتیاج دارد، من تمام شده‌ام!

یادت باشد اگر دیدی کسی دستمال کاغذی را بی‌خودی استفاده می‌کند،

به او بگویی که این کار درست نیست.

حالا دست مرا بگیر و بیا من بیا...



من گم شده‌ام

مرجان کشاورزی آزاد



یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.
یک روز وقتی که فیل کوچولو همراه مادر و بقیه‌ی فیل‌ها به طرف رودخانه می‌رفت، چشمش به یک پروانه‌ی قشنگ و رنگارنگ افتاد.

فیل کوچولو دنبال پروانه رفت تا با او بازی کند، اما پروانه اصلاً نمی‌خواست با فیل کوچولو بازی کند، پروانه رفت و فیل کوچولو رفت.

پروانه لابه لای گل‌ها گم شد و فیل کوچولو نتوانست او را پیدا کند.
راستش فیل کوچولو هم گم شده بود، چون هرچه به دور و بر نگاه کرد، مادرش را ندید.
روی زمین نشست و شروع کرد به گریه کردن.

بچه میمون و مادرش از آن جا رد می‌شدند که فیل کوچولو را دیدند.

بچه میمون پرسید: «پی شره، چرا گریه می‌کنی؟»

فیل کوچولو گفت: «مادرم را گم کرده‌ام.»

بچه میمون گفت: «مگر تو بغل مادرت نبودی؟»

فیل کوچولو گفت: «نه!»

بچه میمون پرید بغل مادرش و گفت:

«هر وقت خواستید از بایی به پای دیگر بروید، برو بغل مادرت.

این طوری گم نمی‌شوی.»

ناگهان بچه کانگورو در حالی که می‌خندید پیش آن‌ها آمد و گفت:

«اگر بروی توی کیسه‌ی مادرت فیل‌ی بعتر است. این طوری هم گم

نمی‌شوی. هم راحت می‌نشینی و همه باار تماشای کنی!»

بیچه پلنگ از پشت درخت‌ها بیرون آمد و گفت: «من فکر می‌کنم اگر مادرت با درختان،
گردنت را بگیرد و تو را بلند کند پیش تر فوشت بیاید، چون مثل این می‌ماند که در حال
پرواز هستی. این طوری اصلاً کم نمی‌شوی.»
فیل کوچولو اشک‌هایش را پاک کرد و به
میمون و پلنگ و کانگورو نگاه کرد.
ناگهان صدای مادرش را شنید که
او را صدا می‌کرد.
فیل کوچولو با خوش حالی از دوستانش خداحافظی کرد
و پیش مادرش رفت.

مادر با خرطوم بلندش او را ناز کرد و گفت: «کجا بودی، نگران شدم. هیچ وقت از من جدا نشو.» فیل کوچولو گفت: «اگر مرا بغل بگیری، کم نمی شوم!» فیل گفت: «نه! ما فیل‌ها نمی توانیم بچه‌هایمان را بغل بگیریم.» بچه فیل گفت: «پس مرا توی کیسه تان بگذارید!» مادر گفت:

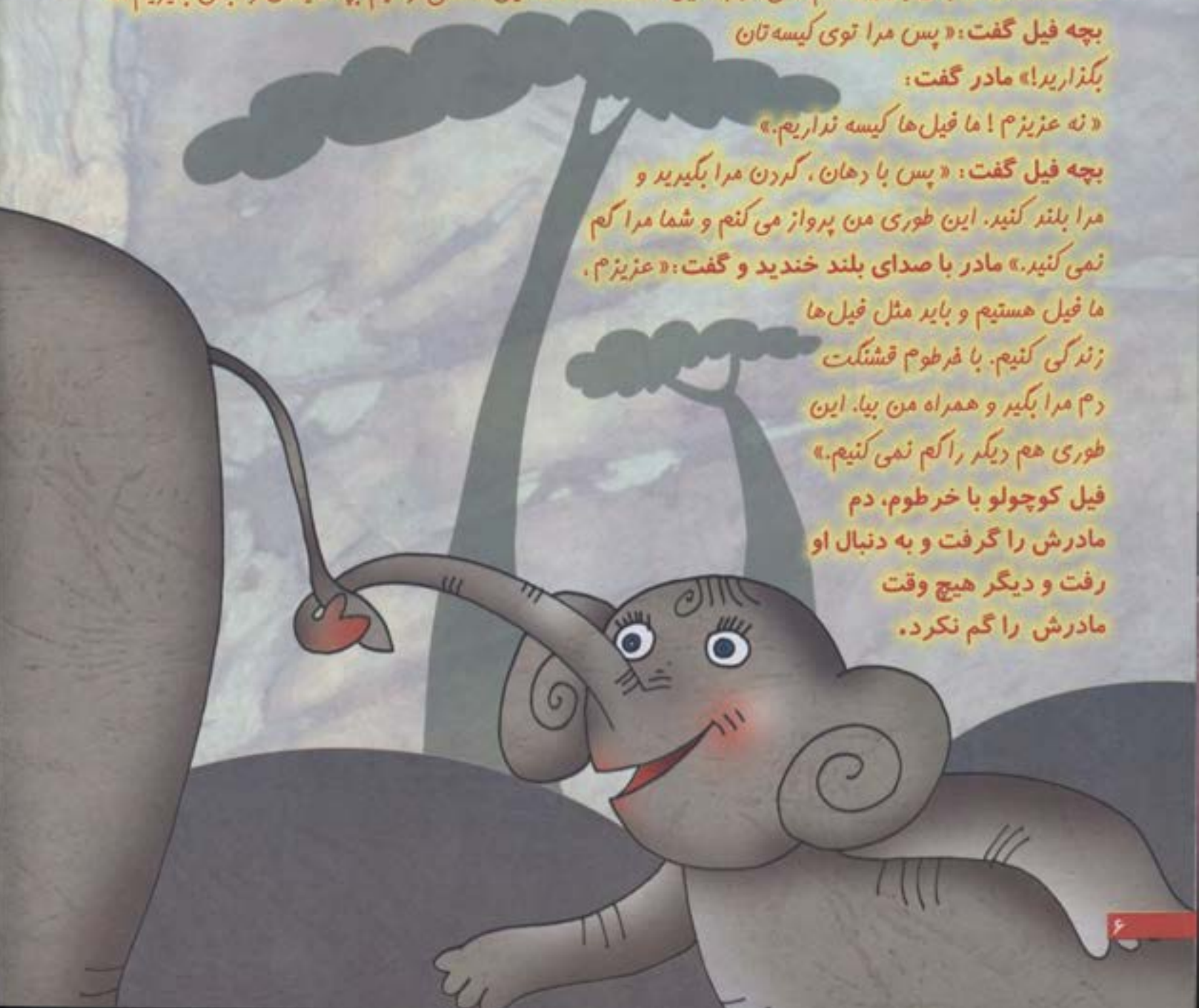
«نه عزیزم! ما فیل‌ها کیسه نداریم.»

بچه فیل گفت: «پس با دهان، گردن مرا بگیر و مرا بلند کنید. این طوری من پرواز می کنم و شما مرا کم نمی کنید.» مادر با صدای بلند خندید و گفت: «عزیزم،

ما فیل هستیم و باید مثل فیل‌ها زندگی کنیم. با خرطوم قشنگت

دم مرا بگیر و همراه من بیا. این طوری هم دیگر، اکم نمی کنیم.»

فیل کوچولو با خرطوم، دم مادرش را گرفت و به دنبال او رفت و دیگر هیچ وقت مادرش را گم نکرد.

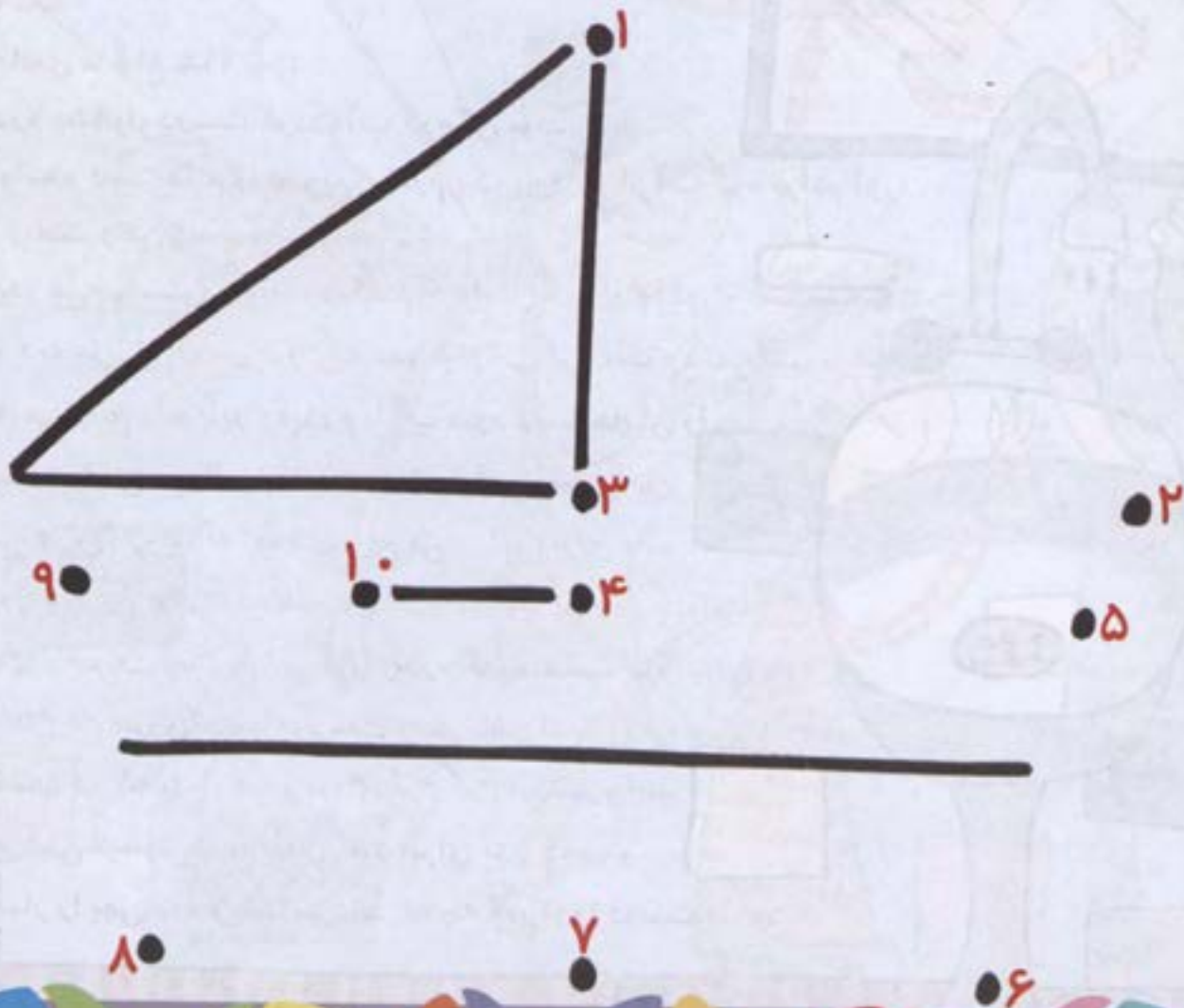


نقاشی



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



آب گرم خانه‌ی ما قطع شده بود.

از صبح، پدرم مشغول درست کردن آب گرم کن بود.

وقتی می‌خواستم دست‌هایم را بشویم، مادرم یک پارچ پر از آب گرم برایم آورد.

مادرم آب ریخت و من دست‌هایم را شستم.

ظهر وقتی پدر می‌خواست وضو بگیرد، گفتم: «برایتان آب گرم بیاورم».

پدرم گفت: «نه عزیزم! همه‌ی مردم که همیشه از آب گرم استفاده نمی‌کنند، من با

آب سرد هم می‌توانم وضو بگیرم.» پدرم با آب سرد دست‌هایم را

شست و گفت: «راستی می‌دانی زمانی که امام در قم مشغول درس

خواندن بودند، هوض آبی بود که زمستان‌ها یخ می‌زد. امام برای وضو

گرفتن، میبور بودند یخ هوض را بشکنند و با آب سرد زیر یخ وضو بگیرند.»

گفتم: «دست و صورت امام یخ نمی‌کرد.» پدرم گفت: «آب سرد، برای همه

سرد است. امام هم سردی آب را بر دست و صورتشان احساس می‌کردند، اما

قلب مهربانشان همیشه به یاد خدا و مردم، گرم گرم می‌تپید و این

باعث می‌شد قبلی از سفتی‌ها را تحمل کنند.» برای پدر خوب و

مهربانم جانماز را پهن کردم. خدا می‌داند که چه قدر او را دوست دارم.

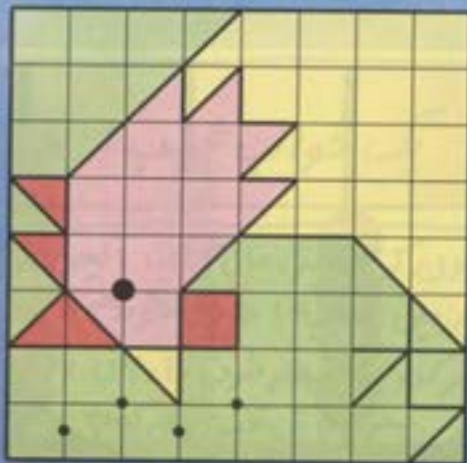




شب

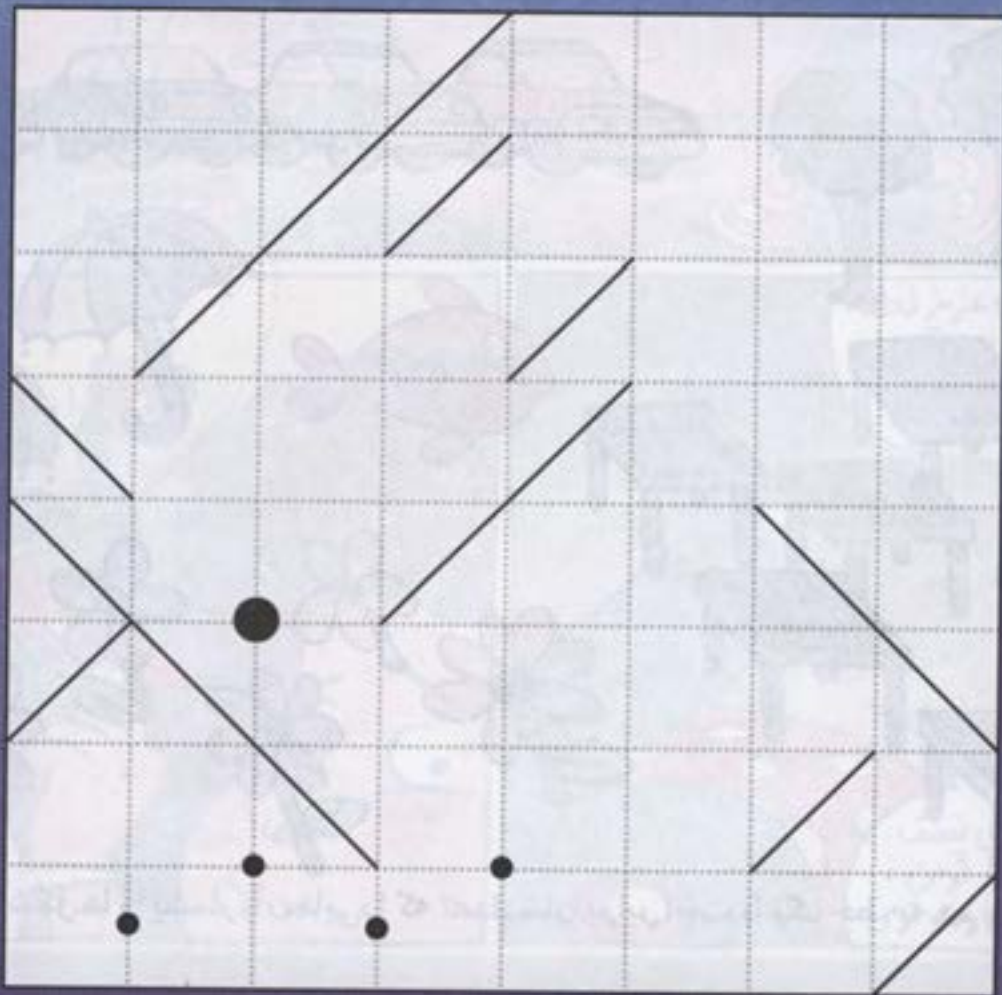
مصطفی رحماندوست

شب، شب، شب، چه ماهی
وای چه شب سیاهی
ستاره‌های بی‌شمار
خیلی زیاد، هزار هزار
کی آسمان تیره را
این جوری زیبا کرده
نور پاشیده تو تاریکی
راستی که غوغا کرده
خدا، خدای خوب ما
دوست تمام بچه‌ها

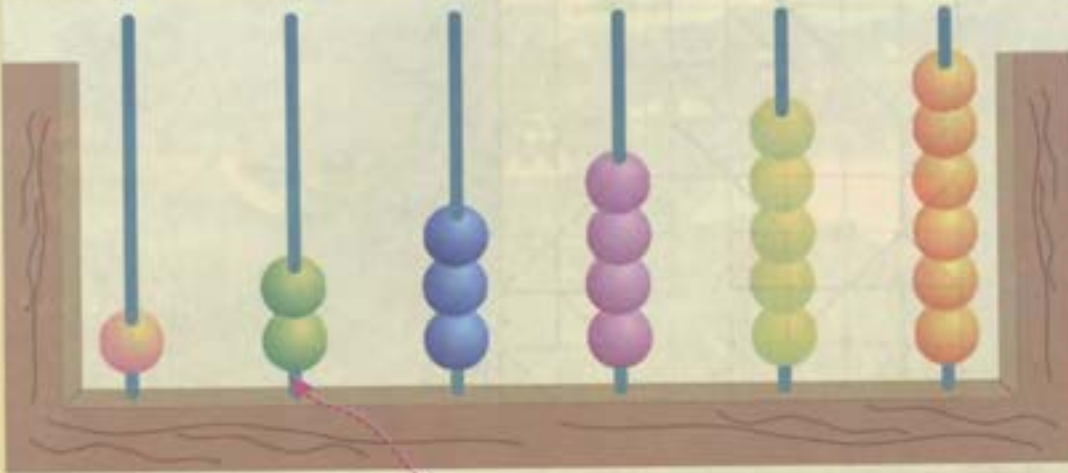


جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



مهره‌ها و شکل‌ها را بشمار. آن‌هایی را که تعدادشان برابر است با یک خط، به هم وصل کن.

یک خواب عجیب!



اون کرم سبز، مال کتاب آلیس در سرزمین عجایب! خودم خوندم، هر کدوم از چهار طرف قارچش رو بخوریم یک تغییر می‌کنیم

عجب سرزمین قشنگی! بچه‌ها من خوابیده‌ام و الان دارم خواب می‌بینم!



اینجا ش / توی کتاب نوشته بود!



سلام ای کرم عزیز لطفاً چهارنگه از چهار طرف قارچت بده امتحان کنم!

مساله ای نیست. هر کدوم صد تومن، می‌شه چهار صد تومن





ها؟ صبح شده ... زنگ ساعت
بیدارم کرد



کاش تکه
چهارم / ۶
خورده بودم
بعد بیدارم شد

حالا با
این گردن
چی کار کنم؟



خواب جالبی بودها ولی خیلی
بد موقع بیدار شدم ...



پایان



با معرفی شخصیت‌های داستان به کودک از او بخواهید در خواندن داستان شما را همراهی کند.



خرس



میمون



خرگوش




سنجاب




فیل


یک حیوان وحشتناک


یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک شب سرد سرد، وقتی  چشم‌هایش را بسته بود تا بخوابد، صدای وحشتناکی در جنگل پیچید.

از درخت پایین آمد تا از  بپرسد که این صدای کی بود؟

اما هرچه صدا زد،  جواب او را نداد.


بالای درختی رفت که خانه‌ی  روی آن بود.


هرچه  را صدا زد، کسی جواب نداد.

همین موقع، دوباره صدای وحشتناک به گوش رسید.

از ترس نمی دانست چه کند؟




به غاری که در آن زندگی می کرد رفت و  را صدا زد.

اما  هم جوابی نداد.

دوباره صدای وحشتناک به گوش رسید.

رفت و گفت: «دوست من سلام. می دانی چه شده؟»



در حالی که از ترس می لرزید، پیش  رفت.

که حسابی خواب آلود بود، پرسید: «چی شده؟»



گفت: «هیوان وحشتناکی به جنگل آمده. او فریاد می کشد و حیوانات دیگر را می خورد.»



با تعجب گفت: «تو فودت او را دیدی؟»



گفت: «نه! صدای او را شنیدم. او  و  و  را خورد.»



کمی فکر کرد و گفت: «همه‌ی دوستان ما را خورد.»

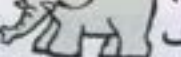




در حالی که می لرزید گفت: «باید فرار کنیم و گرنه ما را هم می خورد.»

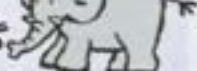




گفت: «من فرار نمی کنم. می فواهم او را بینم.»





هنوز حرف  تمام نشده بود که دوباره صدا به گوش رسید.

پرید و از خرطوم  آویزان شد و گفت: «دارد می‌آید! صدایش را شنیدی؟» 

گفت: «این صدای همان حیوان وحشتناک بود.» 





گفت: «صدای فودش بود.» شروع کرد به قاه قاه خندیدن.  


بعد  را روی زمین گذاشت و گفت: «این صدای رعد و برق است نه صدای حیوان وحشتناک.»


گفت: «رعد و برق یعنی چه؟» 


با خرطومش ابرهای آسمان را به  نشان داد و گفت: «وقتی ابرها به هم می‌خورند، این 

صدا به گوش می‌رسد. همین!»

کمی فکر کرد و گفت: «پس  و  و  لجا هستند.» 

گفت: «در فواب زمستانی! توی قانه‌هایشان راحت راحت فوابیده‌اند. تو هم برو و بفواب.» 

با این که خیالش راحت شده بود حیوان وحشتناکی توی جنگل نیامده ولی آن شب را پیش 

قوی و مهربان ماند و همان جا خوابید، یک خواب خوش و شیرین. 



۳

۳) و تصمیم گرفت مثل او بپرد!

۴) همه با تعجب، پریدن موش را تماشا می کردند.



۱

۱) یک روز وقتی موشی از لانه بیرون آمد، چیز عجیبی دید.



۲

۲) او موش پرنده‌ای را دید که می‌توانست از شاخه‌ای به شاخه‌ی دیگر بپرد.

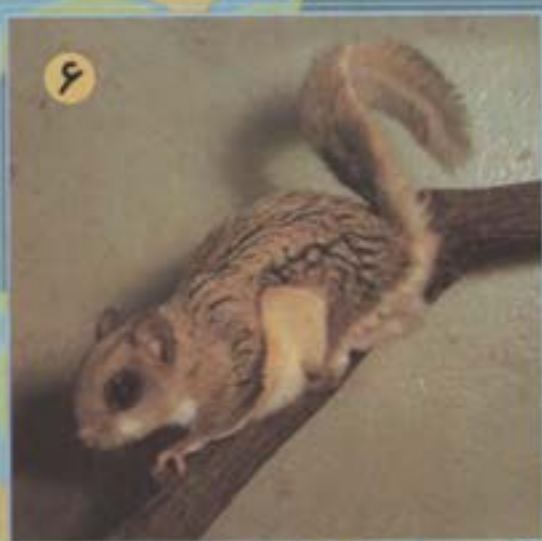


۴

قصه‌ی حیوانات



۵) موش روی یک سنگ افتاد و دست‌هایش درد گرفت.



۶) موش پرنده نزدیک او رفت و گفت: «چه کار فطرتاکی کردی!...»

۸) موشی پشیمان بود، او تصمیم گرفت هیچ وقت، هیچ کاری را بدون فکر انجام ندهد.



۷) ما موش‌های پرنده هستیم و چون دست و پایمان با موش‌های دیگر فرق دارد می‌توانیم بپریم.





سلام

مادر من می‌گوید: «به هر آشنایی که رسیدی، سلام کن!»
این درخت، آشنای من است.
دیوارهای این کوچه، آشنای من هستند.
آسمان، آشنای من است.
زمین و چمن و گنجشک‌ها، آشنای من هستند.
سلام درخت، سلام زمین، سلام آسمان، سلام چمن.
سلام ... سلام ... سلام ...



کار دستی



- شکل را از روی خط سورمه‌ای قیچی کن.
- از روی علامت نقطه چین، آن را تا بزن.
- روی علامت چسب مایع بزن و جعبه را درست کن.



خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴

هر ماه چهارشماره، هر شماره ۲۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷



نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳ تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء

درست‌ترین سبک نگارش، لطفاً فقط هفت‌گانه مشخص شده را امضا کرده و خودتان
بک پاکت نامه یا آن بسته‌بندی و بر روی پاکت مشخص کنید.



نشانى فرستنده:



جای تمبر

نشر و شرح

نشانى گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب ، چهار راه کالج ، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان

اون چیه که ... ؟



مصطفی رحماندوست



اون چیه که آب می خوره، دان می خوره،
ریزه ریزه ریزه، نان می خوره
دوپاداره، دست نداره
برای من تخم می ذاره
آب می خوره، سرشو بالا می کنه،
شکر خدا می کنه.

